

عید غدیر؛ عید معرفت و محبت



عید غدیر یعنی عید معرفت. یعنی ای مردم اگر می خواهید از دنیایتان بهره ببرید، از آخرتتان بهره ببرید، راه این است و بس! این معرفی به سوی پیغمبر و خدا می کند و غیر از این راهی نیست، راهها بسته است.

عید غدیر یعنی عید معرفت. یعنی ای مردم اگر می خواهید از دنیایتان بهره ببرید، از آخرتتان بهره ببرید، راه این است و بس! این معرفی به سوی پیغمبر و خدا می کند و غیر از این راهی نیست، راهها بسته است.

به گزارش خبرنگار مهر، متنی که از نظر شما می‌گذرد، اقتباس از سخنرانی علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - در روز عید غدیر سال ۱۳۹۵ هجری قمری می‌باشد.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على خير خلقه و أشرف برئته محمد الحميد المحمود و على آله أئمة المعبود

امروز روز عید غدیر است، عیدی است که از آفتاب روشن‌تر است، و در روایات داریم که از عید فطر و عید اُضحی فضیلتش بیشتر است. صدقه دادن در این روز، یک درهم، ثواب یک کوه أبوقبیس است که انسان در راه خدا انفاق کند. عبادت، نماز، روزه، اینها در [امروز] از هر جهت بر سایر ایام فضیلت دارد. روزه امروز مثل روزه دهر است، اینها مسلم است، چرا اینطور است؟

برای اینکه عید غدیر است، عید غدیر یعنی چه؟ یعنی عید محبت، عید ولایت، عید صدق، عید صفا، عید اتصال بنده به خدا، عید لقاء خدا، عید جذبات پروردگار، عید وصول، عید ایصال، عید شناخت، عید معرفت، این است دیگر.

در ماه مبارک رمضان مردم روزه گرفتند، عبادت کردند، آخر ماه رمضان که می‌شود، شب مستحب است تا صبح به عبادت بایستند و روز عید فطر را هم عید بگیرند، برای چه؟ برای اینکه یک ماه به خدا نزدیک شده‌اند، سبک کرده‌اند، بارهای گناه را ریخته‌اند، به عبادت مشغول بوده‌اند، خوب گناهان را از مؤمن می‌گیرد دیگر، الذی جعلته للمسلمین عیداً.

عید قربان عید است؛ چون حج کردند مردم، وقوف به عرفات کردند، وقوف به مشعر کردند، قربانی کردند، سر تراشیدند، بنابراین باید عید بگیرند دیگر، آن عید است.

عید غدیر، عید علم است

اما عید غدیر، یک عید دیگر است. عید عبادت و تسك و عمل و اینها نیست، یک عیدی است از اینها بالاتر؛ مثل اینکه جانش بیشتر است، روحش بیشتر است. اگر عیدها را از نقطه نظر درجات به درجاتی قسمت کنیم، عید غدیر یک درجه زیادی دارد و یک سهم وافری دارد.

این عید علم است، چون امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم خدا و تجلی اعظم پروردگار و متحقق به عوالم قدس و طهارت و اسم حمید و محمود خدا، و دارنده لواء حمد در روز قیامت و شفاعت کبری، اینها همه مال مقام علم امیرالمؤمنین است، از علم امیرالمؤمنین بقیه چیزها تراوش کرده، و لذا این عید عید ولایت است؛ یعنی عید شناخت حقیقت و عید معرفت.

و اگر انسان معرفت پیدا کرد حش هم درست است، ماه رمضان هم درست است، اگر معرفت پیدا نکرد آنها هم درست نیست؛ زیرا خدا که این تکالیف را بر ما کرده، پیکر تکلیف را نمی‌خواهد، آن جان و حقیقتی که در این کالبد است می‌خواهد، و آن جان و حقیقتش به ولایت است.

لذا در اخبار صحیحه داریم که شیعه و سنی هم روایت کرده که: اگر عیدی در تمام مدت عمر خود شبها به عبادت مشغول باشد، بین رکن و بین مقام، و روزها هم روزه‌دار باشد، و در راه خدا در همین جا شهید شده باشد، و روزگار و عمرش هم به اندازه عمر آدم تا قیامت باشد، اما از ولایت دستش خالی باشد اعمالش بدر نمی‌خورد؛ لم يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئاً.

چرا؟ برای اینکه ولایت یعنی حقیقت شناخت؛ اگر که انسان نشناسد، حُب دیوار هم خیلی بزرگ است، کوه هیمالیا هم خیلی بزرگ است، حیواناتی هستند در دنیا از ما قوی‌تر، جثه‌شان بزرگتر، قدرشان بیشتر، عمرشان (کرکس و کلاغ می‌گویند هزار سال عمر می‌کنند) سلامت بدنشان بهتر، راحت‌تر زندگی می‌کنند، اما قیمتی ندارند، چرا انسان

قیمت دارد؟ آن معرفتش است دیگر! پس افراد انسان هم به درجات معرفتشان، درجه و اجرشان در نزد پروردگار بیشتر می‌شود.

این عید یعنی عید معرفی حق. امیرالمؤمنین توانست به مردم معرفی کند خدا را و پیغمبر را و قرآن را.

اگر نظر شریف باشد آن روایت صحیحی که روز جمعه در مسجد خواندیم با سلسله سندش که شیعه و سنی از سید مرتضی روایت کرده، در آن روایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ای علی! تو هستی که صدای من را به گوش جهانیان می‌رسانی و ندای مرا به آسمان و آفتده آنها ابلاغ می‌کنی و وعده مرا وفا می‌کنی و دین مرا تو می‌توانی ادا کنی و رسالت مرا تو می‌توانی تأدیه کنی!

یعنی چه؟ یعنی اگر تو نباشی من هم هیچ! من که آمدم، این حجر اساسی را برای نبوت و هدایت مردم آوردم، اگر تو نباشی عقیق می‌ماند، تو هستی که برسانی لذا این روایت در بین شیعه و سنی جای هیچ شبهه نیست؛ که پیغمبر فرمود: انا قاتلتُ الناس علی تنزیل القرآن، و أنت یا علی ثقائلهم علی تأویل! «من مأمورم از طرف پروردگار که با مردم کارزار کنم بر اصل پذیرفتن قرآن، و تو مأموری که کارزار کنی بر تأویل قرآن» یعنی حقیقت قرآن، تفسیر قرآن، معنی قرآن، مآل و مرجع آیات قرآن را تو باید برسانی.

عید غدیر، عید معرفی حق است و علت این هم که امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد دشمن داشت برای همین جهت بود، چون حق را معرفی می‌کرد و مردم دشمن حقند! مردم می‌خواهند زندگانی‌های شهوی داشته باشند، بر اساس شهوت و غفلت و وهم و احساسات و تعدی و تجاوز به حقوق و از بین بردن مردم و سیر کردن خود زندگی داشته باشند، و امیرالمؤمنین علیه السلام این نبود روششان، این نبود، و ائمه علیهم السلام روششان این نبود.

روششان این نبود از نقطه نظر تصنع نبود، که خود را وادار می‌کردند که اینطور باشند، نه، این اعمالی که از آنها سر می‌زد مثل آبی بود که از چشمه دل آنها می‌جوشید؛ روح و نفس اینطور بود، روح و نفس اینطور بود، روح و نفس به مقام عبودیت رسیده بود؛ خاضع بود، خاشع بود، فقیر الی الله بود، محب مردم بود، دستگیر بود، رقیق القلب بود، عطوف بود، دلسوز بود، اینها خاصه‌های قلب امیرالمؤمنین است.

و لذا آن کسانی که می‌گویند مثلاً حکومت به دست ائمه اطهار نرسید، اگر رسیده بود- مانند خلفای بنی عباس یا بنی امیه- معلوم نبود که آنها هم دست به تعدیات نزنند (این است منظور بعضی از افراد که قلمشان انحراف از ممشای صراط مستقیم دارد و حملاتی به این شکل کردند) این حرف درست نیست؛ چون حکومت به دست ائمه علیهم السلام رسید و این حکومت‌ها همیشه برای آنها در دسترسشان بود.

و آن زمانی هم که امیرالمؤمنین علیه السلام صبر کرد و حکومت به دست او رسید (حکومت ظاهری) بعد از بیست و پنج سال، دیدیم که در همان مدت پنج سال در آن خطبه‌ها و در آن مکاتبات و در آن اعلان‌ها و اینها، همه داد و فریاد می‌زند از همین حق و حقیقت، و فریاد می‌کند که: ای مردم! بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) ساخته و به دو نان جو! و شما به این مقدار نمی‌توانید خود را قانع کنید؛ اقلاً سعی کنید که به این مقام خود را نزدیک کنید.

از دنیا رفتند و آجری روی هم نگذاشتند، خشتی هم روی هم نگذاشتند و حضرت امام حسن هم بعد از شهادت آن حضرت آمد خطبه خواند در مسجد کوفه و فرمود: پدرم از دنیا رفت نه تینی [۱] نه سیدلی [۲] باقی نگذاشت، نه عمارتی نه طلائی نه شیمشی؛ هفتصد درهم گذاشته بود که برای عیالات خود یک خادمه‌ای تهیه کند. این وضع آن حضرت بود.

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان احمد بن حنبل و شافعی

در پیش احمد بن حنبل جماعتی نشسته بودند و مفصل تعریف می‌کردند از خلفاء، و احمد حنبل هم گوش می‌داد، او هم جملاتی می‌گفت؛ در پایان مجلس کسی به او گفت: در این مجلس صحبت از علی نکردید؟! احمد حنبل گفت: ما از او چه صحبت کنیم؟! او مافوق صحبت ماست، مافوق تعریف ماست، هر وقت ما یاد او می‌کنیم شرمنده می‌شویم و سر خود را باید پائین بیاوریم؛ اینهایی که ما از آنها صحبت می‌کنیم اینها همین افرادی هستند که اوصافی که برای آنها بیان شده، بیان می‌شود. - احمد حنبل یک مرد سنی است ها! یکی از علمای بزرگ اهل تسنن و یکی از ائمه اربعه سنت است - اینها افرادی بودند که می‌خواستند خلیفه بشوند و بواسطه خلافت زینت پیدا کنند، ولی علی کسی نبود که بواسطه خلافت زینت پیدا کند، علی خلافت را زینت داد! خلافت به علی زینت پیدا کرد.

شافعی می‌گوید: ای افرادی که دارید حج می‌کنید و از عرفات به مشعر و از مشعر می‌خواهید بروید وارد منی، و از منی بیایید در مکه، در مُحَسِر (آنجا يك مکانی مخصوص است که تمام افراد کوچ می‌کنند در تَقَرّ اول که روز دوازدهم و تَقَرّ دوم روز سیزدهم است، یکسره تمام آن جمعیت منی حرکت می‌کند برای مکه) می‌گویند یکی برود آنجا از قول من فریاد کند بگوید که: جان من، پوست من، گوشت من، با محبت علی و آل او آمیخته شده، می‌خواهید من را شیعه بگوئید می‌خواهید نگوئید، می‌خواهید رافضی بگوئید می‌خواهید نگوئید، اگر این محبت رفض است تمام ثقلان یا ثقلان شهادت بدهند که من رافضی هستم و شیعه هستم!

چرا؟ چون کار اُمیرالمؤمنین بر اساس صدق بود بر اساس حق بود، اُمیرالمؤمنین دروغ نمی‌گفت، منطق، منطق حق بود. منطق اُمیرالمؤمنین منطق رسول خدا بود، منطق واقع بینی بود، منطق علم بود، منطق ادراک بود. من نظرم می‌آید یکی از شب‌های سه شنبه برای رفقا در مسجد، رسید مطلب به اینجا که ما از اعمال و رفتار هر يك از خلفا اصلاً می‌توانیم افکار آنها را بخوانیم و بسنجیم و ببینیم چه قسم طرز تفکر داشتند؟ چه قسم فکر می‌کردند؟ روحیه‌شان چه بود؟

عُمَر «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت

عُمَر «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و گفت: علت اینکه من حی علی خیر العمل را برمی‌دارم این است که مردم اگر این ندا را بدهند معنی این ندا این است که بهترین کارها نماز است، آن وقت به جهاد دیگر حاضر نمی‌شوند؛ پس من این را برمی‌دارم که مردم به جهاد حاضر بشوند. این کار را کرد. و الآن هم سنی‌ها «حی علی خیر العمل» نمی‌گویند و خودشان هم معترفند که یکی از چیزهایی که پیغمبر در اذان می‌فرمود، و در زمان رسالت می‌فرمودند و در زمان ابوبکر هم در اذان مردم «حی علی خیر العمل» می‌گفتند و او برداشت، همین «حی علی خیر العمل» است در اذان.

ما به کارهای دیگر کار نداریم، همین کارش را شما بیایید تجزیه و تحلیل کنید، این حرف یعنی چه؟! «حی علی خیر العمل» را انسان بردارد!

اولاً به جایش چه بگذارد؟ به جایش می‌گذارد: الصلاة خیرٌ من النوم! ای مردم نماز بهتر از خوابیدن است، این منطق است، از خوابیدن نماز بهتر است! این که معلوم است!

اما چرا صلاة خیر العمل نیست؟ چرا نیست؟! نماز بهترین کارها است یا نه؟

در قرآن داریم: وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ [۳] پس انسان نمازگزار نباشد و مشرک باشد، جهاد او به چه درد می‌خورد؟!

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: من زیر این کره قمر و شمس سراغ ندارم عملی بهتر از نماز! و لذا خدا بر همه پیغمبران وصیت به نماز کرده، به حضرت عیسی وصیت به نماز کرده، و اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ [۴] به حضرت یحیی، به دیگران، و سراغ ندارم بهتر از نماز.

نماز اتصال با خداست، وقتی انسان نماز درست خواند و دانست که نماز بهترین عمل است، حشش درست می‌شود، روزهاش درست می‌شود، صدقاتش درست می‌شود، صله رحمش درست می‌شود، جهادش درست می‌شود؛ اما جهادی که منهای نماز باشد آن چه قیمتی دارد؟! شهوت است!

پیغمبر می‌فرماید: بهترین کارها نماز است، نمی‌گویند: جهاد نکنید! روزه نگیرید! می‌گویند بهترین کارها نماز است؛ بگذار این نور نماز در دلت بیاید، روشن بشود، بفهمی مطلب چیست، تمام اعمالی که به دنبال این پدیده در خاطرات شما و در ذهن شما پیدا می‌شود آنها هم مستحسن است.

اما اگر انسان گفت صلاة بهترین کارها نیست، جهاد بهترین کارهاست، آن جهاد دیگر جهاد فی سبیل الله نیست، فی سبیل صلاة نیست؛ آن جهاد جهاد در وصول به آمال و آرزوهای شخصی و بر اریکه نشستن در مقابل حریف و رقیب است. جهاد یعنی جهاد با نفس در راه خدا، نه جهاد مقصود آدم‌کشی باشد! آدم‌کشی در دنیا زیاد بوده و هست، قیمتی ندارد.

این عبارت که «حی علی خیر العمل» را برداشت، شما همین را بنشینید رویش فکر کنید، این اصلاً مسیر اسلام را تغییر داد، مسیر تغییر کرد، تا آن زمان می‌گفتند نماز بهترین کارهاست، بعد گفتند نه نماز بهترین کارها نیست! پیغمبر می‌گوید نماز بهترین کارها است، اُمیرالمؤمنین می‌گوید نماز بهترین کارها است! نماز خلوت با خداست؛ برو در يك مکان خلوت، نماز شب،

نماز نافله بخوان، نمازهای واجب را هم که با جماعت (نماز جمعه و عید و نمازهای پنج‌گانه را با همدیگر) می‌خوانید از آنجا مدد بگیرید، قدرت بگیرید، علم بگیرید، از خدا بواسطه نماز حیات بگیرید، دل زنده بشود، وقتی دل زنده شد، همه اعمال انسان مُمضی است. وقتی دل مرده است، دل مرده است، این جهاد به چه دردی می‌خورد؟ این روزه چه دردی می‌خورد؟

عید غدیر، عید معرفی ولایت است

عید غدیر، عید معرفی ولایت است، پیغمبر امیرالمؤمنین را بلند کرد گفت: مردم این است علی! این ولایت است! خیلی فرموده بود، از اول زمان بعثت، ولایت و وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیغمبر ابلاغ فرمود، تا آن هنگامی که دم آخر بود و فاطمه زهرا سلام الله علیها گریه می‌کرد؛ گفت: بیا پیش من! - در اینجا هم حالا روایتش را برایتان اگر وقت کردیم می‌خوانم-

وقتی آیه نازل شد: وَ أُنْزِلَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ! [۵] پیغمبر چهل نفر از قوم و خویش‌های خود را جمع کرد، در آن مجلس در مکه در بدو بعثت است، فرمود: کیست که با من در این امر کمک کند؟ نمی‌گوید ای مردم، اسلام بیاورید؛ [می‌گوید]

أَیْکُمْ یُؤَاوِرُنِیْ عَلٰی ذٰلِکَ عَلٰی اَنْ یَّکُونَ وَصِیِّیْ وَ وَزِیْرِیْ وَ خَلِیْقَتِیْ مِنْ بَعْدِیْ؟! کیست به من کمک کند در این انجام کار رسالت؟ این بار بار سنگینی است روی دوش من! من یک کمک می‌خواهم که بیاید و این بار را با کمک و همراهی یکدیگر برداریم. تا سه بار حضرت تکرار کردند، هیچ کس جواب نداد و فقط حضرت [علی] عرض کردند: من!

حضرت بیعت کردند با امیرالمؤمنین! با بچه سیزده ساله ها! بچه سیزده ساله می‌دانید چی؟ بچه سیزده ساله خودمان را تماشا می‌کنید چقدری است؟ آن روز پیغمبر با امیرالمؤمنین بیعت کرد! یعنی تو باید زیر بغل من را بگیری، کار من کار آسانی نیست، نبوت یک تشریفی نیست که به من داده شده.

من تا حالا توی حرم خدا بودم و توی مقام امن و امان و سر، و از نقطه نظر ظاهر همیشه در کوه حراء خلوت داشتم و حالا خدا به من امر کرده بیا برو پائین! اول مشکلات است! چه مشکلات!! باید دنیا را مسلمان کنی!

شما بیایید یک حرفی می‌خواهید یاد رفیقتان بدهید، جان به لب‌تان می‌رسد آن حرف را نمی‌فهمد؛ ای رسول ما باید بروی توی دنیا، توی مکه، توی مدینه، توی طائف، سنگ بزنند به پایت، ساحت بگویند، مجنونت بگویند، شمشیر رویت بکشند، دندان‌ت را بشکنند، گرسنگی به تو بدهند، دربدر بیابان‌هایت کنند، پایت خار برود، دخترت زینب می‌خواهد عقب‌ت حرکت کند، هجرت کند، بیاید به مدینه، همین عمرو عاص آمد با جماعتی، نیزه زد به آن شتر، بچه سقط کرد، نزدیک بود همین زینب بمیرد!! اینها همه راجع به چیست؟ راجع به این است که باید برسانی خلاصه.

حسینت را می‌کشند، حسنت را می‌کشند، راضی هستی؟ بله! این است، راه این است. علی را توی محراب می‌زنند، با فاطمه زهرا این کار را می‌کنند، راضی هستی؟

ما که به کسی نبوت می‌دهیم نه اینکه پَرِ قو برایش می‌اندازیم می‌گوییم بفرما! این حرف‌ها نیست.

این نبوت را به خیلی از پیغمبران دادند هیچ کس نتوانست قبول کند، ولایت را به خیلی‌ها دادند نتوانستند قبول کنند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

ولایت را جز امیرالمؤمنین (ع) کسی نمی‌تواند تحمل نماید

مگر همه کس می‌تواند امیرالمؤمنین بشود؟! امیرالمؤمنین شدن یعنی از مغز سر تا نوک ناخن در آتش زندگی کردن و مواجه با مشکلات شدن و ناراحتی‌ها و نسبت‌ها و تهمت‌ها و زجرها و درگیری‌ها! و نسبت کفر علناً!! ده هزار نفر قیام کرد بر امیرالمؤمنین علیه السلام کافری تو، کافر! و خونت هدر است برای کفر، کفر! تو کافری از طرف [ما]. به ما یک نسبت کفر که نه، یک نسبت فسق که نه، از این کم‌ترها بدهند اصلاً در می‌رویم!! آن چه تحملی بوده، چه کوهی بوده، چه عظمتی بوده، ما که به این نمی‌رسیم.

علی کل تقدیر امروز روز عید غدیر است، یعنی عید معرفت است، یعنی ای مردم اگر می‌خواهید از دنیایتان بهره‌برید، از آخرتتان بهره‌برید، از کسبتان، از زنتان، از بچه‌تان، از مالتان، از عرضتان، از ناموستان، از دنیاتان، از آخرتتان راه این است و

بس! این معرفی به سوی پیغمبر و خدا می‌کند و غیر از این راهی نیست، راه‌ها بسته است.

این از عالم بالا يك هُمائی است آمده بال‌های خود را باز کرده می‌گویند من رفتم و پنتان را شناختم، اگر می‌خواهید بیایید من شما را ببرم! از راه‌های متفرق نروید. فَتَقَرَّقْ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ [۶] این راه‌های مختلف شما را از راه خدا جدا می‌کند، دور می‌کند، خسته‌تان می‌کند، ناراحتان می‌کند، عمرتان را می‌گیرد، سرمایه‌تان را می‌گیرد، دست خالی می‌شوید.

مثل يك دانه کبریت، يك کبریت يك قران دو قران قیمت دارد، یکی می‌زند يك فضا را روشن می‌کند، دومی، سومی، چهارمی، تمام می‌شود، خود قوطی کبریت خالی می‌شود، بی‌قیمت، می‌اندازندش دور. از دار دنیا می‌خواهد برود، هیچ، تمام سرمایه‌ها را حرام کرده؛ اما اگر کبریت نبودی، متصل بودی به ولایت، (مثل يك چراغی که متصل است به يك کارخانه، دائماً نور می‌دهد، آخرش هم نور است) نفاد ندارد، چون اتصال دارد، اتصال با ولایت یعنی اتصال

با خدا، خداشناسی یعنی امیرالمؤمنین شناسی، امیرالمؤمنین شناسی یعنی خدا شناسی، ولایت یعنی توحید، توحید یعنی ولایت. توجه می‌کنید چه عرض می‌کنم؟! اینجا یکی است، هزار سال انسان برود عبادت کند، امیرالمؤمنین را نشناسد، خودش را عبادت کرده، خدا را عبادت نکرده؛ خودش را عبادت کرده، منویات خودش را، خواهش خودش را، آرزوی خودش را، آن خدائی که خودش در دل خودش ساخته او را عبادت کرده.

و لذا می‌بینیم که آثار عبودیت در آنها پیدا نمی‌شود، حرف‌هایشان جامد است، خشک است، نماز می‌خواند اما قلب جامد است، رحم نیست، مروت نیست، انصاف نیست، عطاوت نیست، رقت قلب نیست، حمیت نیست؛ اما اینجا که با امیرالمؤمنین رابطه دارند دیگر نسبت به همه عطاوتند: نسبت به کفار عطاوتند، نسبت به حیوان عطاوت است، نسبت به سگ کوچه لای برف عطاوت است، مهربان است، چرا؟

چون امیرالمؤمنین يك سرش در عالم توحید است و يك سرش آمده اینجا، و توحید تمام عوالم را در زیر پر خود به عنوان رحمت گرفته و سایه رحمت گسترده، علی هم که نمونه رحمت است، پس بنابراین این شاخه رحمت به تمام این موجوداتی که در عالم وجود، وجود دارد کشیده شده. بنابراین عید غدیر یعنی بزرگ‌ترین اعیاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در سیزده سالگی معرفی به ولایت شد

امروز پیغمبر معرفی کرد امیرالمؤمنین را، در آن وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود گفت: أَنْتَ خَلِيفَتِي! راضی هستی به من کمک کنی؟ امیرالمؤمنین دست داد برای بیعت، پیغمبر با امیرالمؤمنین در آن مجلس بیعت کردند، مردم برخاستند لب‌خند زدند به ابوطالب، ای ابوطالب این محمد امر کرد که تو بیا از بچه سیزده ساله‌ات اطاعت کن! برخاستند و رفتند.

و این را سنی‌ها می‌گویند، تمام نوشتند: (تاریخ طبری الآن دو دوره، به دو چاپ در منزل ما هست) أَنْتَ خَلِيفَتِي فی امتی و وصیی و وزیری، در همان وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود!

به همین جهت بود که همان دکتر حسین هیکل در کتاب «حیات محمد» همین جمله را در وهله اول طبع کرد و بعد دید که نه، این مطلب خیلی عجیب شد و يك سندی در دست شیعه است در مرتبه دوم حذف کرد. من خیلی از کتب بزرگان سنی‌ها خوانده‌ام که آنها صراحتاً می‌گویند همه مطالب را نباید نوشت. زیرا که این مطالب به دست بعضی می‌افتد و سند حربه بر علیه ما می‌شود. یادداشت دارم، فلان کتاب، صفحه فلان چنین مطلبی گفته، فلان کتاب فلان مطلب یعنی حقایق را بفهمید اما نگوئید.

امیرالمؤمنین علیه السلام روز اول که پیغمبر فرمود: ای مردم! من پیغمبرم، گفت: این ولی شما و صاحب اختیار شما است، آن روز!

پس نبوت با ولایت توأم است. همینطوری که توحید با نبوت یکی است، نبوت هم با ولایت یکی است، توحید و نبوت و ولایت با هم یکی هستند. از آن وقت پیغمبر گفت، و گفت تا همین روز عید غدیر که دو ماه مانده بود از دار دنیا برود؛ تمام مردم را جمع کرد جلوی‌ها آمدند و عقبی‌ها هم رسیدند: ای مردم! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا «این!» فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

آن کسی که من مولای او هستم، این! نگفت: «علی مولا» که بگویند علی مقصود خدای علی است، (إِنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ دِیْگَر، مقصود: علی مولا) چون راه احتمال باز است؛ می‌گویند: پیغمبر گفته: «عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» مولا یعنی پسر عمو، ای مردم بدانید این پسر عمو من است.

صد و بیست هزار نفر مردم را توی بیابان در گرما جمع کند، جهازهای شتر را روی همدیگر بچینند مردم سه روز آنجا معطل بشوند، روز عید برسد، همه مردمی که جلو رفتند عقب برگردند، عقبی‌ها برسند، پیغمبر آن خطبه مفصل را بخواند، و مردم زیر سایه‌های شتر و زیر سایه‌های قاطر، و خود پیغمبر هم زیر آفتاب برود بالای آن جهازها، از روی دست بلند کند: ای مردم این پسر عموی من است! این است معنایش؟! نه، پیغمبر اول استشهاد کرد به آیه قرآن گفت:

استشهاد رسول خدا به قرآن در ولایت بر مؤمنین

أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟! آخر در آیه قرآن داریم: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ [۷] پیغمبر ولایت دارد بر هر مؤمنی! یعنی وقتی پیغمبر در انسان يك چیزی را اختیار بکند انسان حق اختیار ندارد، اختیار اختیار اوست، این معنی ولایت است، از نظر تشریعی، از نظر تکوینی که معلوم است.

ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. [۸] «هیچ مؤمنی، هیچ مؤمنه‌ای، زن مؤمن، مرد مؤمن، چنین حقی ندارند وقتی خدا و رسول بر آنها چیزی اختیار کند آنها بر خلاف رفتار کنند.»

حکم خدا، حکم رسول خدا و حکم رسول خدا حکم خداست. امروز جنگ است! زنم می‌خواهد بزاید، تجارتخانه دارم، بچه‌ام می‌میرد، این حرف‌ها نیست. امروز عبادت است، امروز حج است، زن تو بر خانه‌ات حرام است، آن زن را باید بگیری، آن ترس را باید اختیار کنی، حکم خدا و رسول این است! هیچ حقی برای هیچ کس نیست جز امر رسول خدا.

هر عملی که پیغمبر می‌گوید شما بکنید، آن عبادت است و هر عملی که بگوید نکنید معصیت است، اگر بگوید نماز بخوان آن نماز عبادت می‌شود، اگر بگوید نماز نخوان، آن نماز معصیت است، مثل زنا است؛ توجه می‌کنید چه عرض می‌کنم؟! پیغمبر استشهاد کرد به این آیه قرآن: أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟! آیا من چنین حقی ندارم مطابق آیات قرآن بر شما؟! ولی به شما و اولی به نفس شما از خود شما نیستم؟! قالوا: اللهم بلی!

کیفیت معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیرخم

پیغمبر امیرالمؤمنین را روی دست بلند کردند، به طوری بلند کرد که دو سفیدی زیر بغل پیغمبر و امیرالمؤمنین نمایان شد. یعنی چه قسم بلند کرد؟ نه اینکه امیرالمؤمنین را بلند کرد، امیرالمؤمنین را آورد پهلوی خودش بعد دست انداخت پیغمبر با دو دست خودش، دو تا بازوهای امیرالمؤمنین، اینجاها را گرفت بلند کرد؛ وقتی بلند کرد زیر بغل پیغمبر و زیر بغل امیرالمؤمنین (چون بازوهای امیرالمؤمنین را بلند کرد) نمایان شد. نشان داد، گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَا! «کسی که من مولای او هستم این علی مولای اوست!»

علی را بلند کرده، نشان داده، از بالای جهازها آورده بالا، پهلوی خودش ایستاده، بلند کرده، نشان داده، در عین حال گفته علی، و گفته هذا علی، که نگوئید يك علی دیگر بود، نگوئید مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلَى مَوْلَا یعنی الله العلی، (خدای علی اعلی آن مولا است). شبهه و شکی برای کسی نماند.

اول کسی که آمد بیعت کرد عمر بود: بَخْ لَكَ يَا عَلِيٌّ! أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. «به به بر تو ای علی! مولای من شدی و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی.» و دیگران و دیگران.

أبوبریده أسلمی از شام وارد شد، دید که ابابکر بالای منبر است! گفت: چیه قضیه‌اش؟ گفتند که نمی‌بینی؟! گفت: مگر همین فرد نبود که به علی سلام کرد به [عنوان] امیر المؤمنین؟! السلام عليك يا امير المؤمنين! - چون بعد از این قضیه پیغمبر دستور دادند که تمام افراد بیایند با امیرالمؤمنین مصافحه کنند و دست بدهند به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند: السلام عليك يا امير المؤمنين! یعنی سید و سالار تمام مؤمنین- این مگر همان نبود با همان هفت نفری که آمدند سلام کردند و گفتند: السلام عليك يا امير المؤمنين!؟

گفتند: إِنْ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ! «شد آن کاری که باید بشود و فعلاً این طور شده.» گفت: نه قسم به خدا خیانت کردید شما! خیانت کردید! إِنْ الْأَمْرَ قَدْ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ یعنی چه؟! خیانت کردید! شما رفتید به امیرالمؤمنین به عنوان إمارة سلام کردید، بیعت کردید، بعد حالا آمدید می‌گویید: إِنْ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ؟! سریع از مسجد بیرونش کردند. از همان روز شروع شد جنایات، عوض شد تاریخ، واژگون شد.

پی نوشتها:

[۱] - تین: کاه.

[۲] - سَدَل: لباس (ساتر).

[۳] - سوره الروم (۳۰) ذیل آیه ۳۱.

[۴] - سوره مریم (۱۹) قسمتی از آیه ۳۱.

[۵] - سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

[۶] - سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۵۳.

[۷] - سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۶.

[۸] - سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۳۶.